

بررسی سیر تحول زبانشناسی مقابله‌ای

پرویز البرزی^۱

رعنا رئیسی^۲

چکیده

در این مقاله به بررسی سیر تحول تاریخی زبانشناسی مقابله‌ای و اهداف و وظایف آن از آغاز تاکنون پرداخته شده است. بررسی مقابله‌ای زبان، پیشینه‌ای بس طولانی دارد، زیرا هرگاه زبانها در تقابل با هم قرار می‌گیرند، با یکدیگر مقایسه می‌شوند. ولی صرف نظر از کارهای جسته و گریخته اولیه، زبانشناسی مقابله‌ای در واقع در قرن هیجدهم با مطالعات سر ویلیام جونز انگلیسی به طور جدی آغاز شد. جونز به مقایسه‌ی زبان سانسکریت با زبانهای اروپایی پرداخت و علاقه‌ی زبانشناسان را نسبت به این موضوع برانگیخت. بعد این شاخه از علم زبانشناسی، در چهار گرایش با اهداف متفاوت تکامل پیدا کرد. اولین گرایش که زبانشناسی تطبیقی - تاریخی نامیده می‌شود، به بررسی شباهتهای موجود بین زبانهای خویشاوند می‌پردازد تا بدین وسیله بتواند زبان اولیه که منشاء زبانهای امروزی است را بازسازی کند. رده‌شناسی زبان، گرایش دیگر است که بدون توجه به رابطه خویشاوندی، به دسته‌بندی زبانها براساس ساختار دستوری آنها می‌پردازد. سومین گرایش، زبانشناسی منطقه‌ای است که به مطالعه زبانهای همجوار موجود در یک منطقه جغرافیایی می‌پردازد، که با هم نسبت خویشاوندی ندارند، ولی در عین حال شباهتهایی بین آنها وجود دارد. زبانشناسی منطقه‌ای بر آن است این تشابهات را کشف و توجیه کند. سرانجام تجزیه و تحلیل مقابله‌ای جدیدترین گرایش زبانشناسی مقابله‌ای است، که به مقوله آموزش زبان می‌پردازد و سعی می‌کند به کمک زبان مادری پیشنهادهایی برای تسهیل یادگیری زبان خارجی ارائه کند.

کلید واژه‌ها: تجزیه و تحلیل مقابله‌ای، رده‌شناسی زبان، زبانشناسی تطبیقی - تاریخی، زبانشناسی منطقه‌ای، مقایسه زبانها.

مقدمه

بررسی و مقایسه زبانها با یکدیگر موضوع جدیدی نیست و همواره زبانهایی که در تعامل با یکدیگر هستند، باهم مورد مقایسه قرار می‌گیرند. امروزه زبانشناسی مقابله‌ای، شاخه‌ای از علم زبانشناسی است که اخیراً نیز، بخصوص در حیطه آموزش زبان، بسیار مورد توجه قرار گرفته است. در ایران هرگاه سخن از زبانشناسی مقابله‌ای به میان می‌آید، اذهان فقط متوجه سر ویلیام جونز^۱ انگلیسی و مطالعات او در قرن هجدهم می‌شوند، حال آنکه کرتسه سووسکی (Krzeszowski 1991: 2) می‌گوید که مطالعات مقابله‌ای زبان به صورت مکتوب تقریباً از هزار سال پیش شروع شده‌اند و اشاره می‌کند که در آن زمان آلفریک در کتابش تحت عنوان «دستور زبان لاتین و انگلیسی»^۲ به مقایسه این دو زبان با هم پرداخته است. ولی اشاره به رابطه خویشاوندی زبانها را می‌توان به طور منسجم از قرن دوازدهم میلادی مشاهده کرد که شخصی بنام والیسر گیرالدوس گارم برنسیس^۳ (۱۱۴۶-۱۲۲۰) به بیان شباهتهای موجود بین زبانهای یونانی و لاتین پرداخته است (Sternemann/Gutschmidt 1989: 21). در قرن شانزدهم میلادی وابستگی زبانهای رومانیایی و لاتین کشف شد و در سال ۱۵۹۹ جوزف جوستوس اسکالیگر^۴ (۱۵۴۰-۱۶۰۹) به شباهتهای موجود بین زبانهای اروپایی اشاره کرد. جالب است بدانیم که اسکالیگر زبانهای اروپایی را به چهار گروه مادر و هفت گروه دختر تقسیم کرد. در همین قرن شانزدهم بود که کم کم زبانهای شرقی و اروپایی با هم مورد مقایسه قرار گرفتند و بعنوان مثال یک فرد ایتالیایی بنام فیلیپو ساستی^۵ (۱۵۳۹-۱۵۸۸) برای اولین بار تعدادی شباهت دستوری و واژگانی بین زبانهای ایتالیایی و هندی قدیم یعنی سانسکریت کشف کرد و فرانسیسکوس رافلنگیوس^۶ (۱۵۳۹-۱۵۹۷) جزء اولین کسانی است که به شباهتهای موجود بین زبانهای آلمانی و فارسی پی برد. البته لازم به ذکر است که زبان فارسی جزء اولین زبانهای شرقی بود که مورد اقبال اروپاییان قرار گرفت و شباهتهایش با زبانهای اروپایی کشف شد. ولی

1. Sir William Jones

2. *Grammatica*

3. Waliser Giraldu Garmbernsis

4. Joseph Justus Scaliger

5. Filippo Sassetti

6. Franciscus Raphelenghius

بعد جایگاهش را به سانسکریت واگذار کرد، چون اولاً سانسکریت در اروپا شناخته شده‌تر از فارسی بود و ثانیاً ادبیات مکتوبش غنی‌تر از نوشته‌های زرتشت بودند. اینکه زبانشناسی مقابله‌ای بعنوان شاخه‌ای از علم زبانشناسی دقیقاً از چه زمانی شروع شده، چه اهدافی را تا به امروز دنبال کرده و چه فراز و نشیبهایی را طی کرده تا به جایگاه امروزی خود رسیده است، سولاتی هستند که ما سعی می‌کنیم در این مقاله به آنها پاسخ دهیم. هدف از این بررسی، معرفی زبانشناسی مقابله‌ای است، زیرا در این زمینه در ایران کمتر کار شده است و در واقع گرایشهای مختلف زبانشناسی مقابله‌ای زیاد شناخته شده نیستند.

بحث و بررسی

در سال ۱۷۶۸ یک فرد هندی بنام گاستون کوردوکس^۷ لیستی تهیه کرد که بیش از دویست واژه مشابه در زبانهای سانسکریت و لاتین را در برداشت. ولی این لیست در سال ۱۸۰۸ منتشر شد و بدین ترتیب وی شانس این را از دست داد که اولین کسی باشد که شباهتهای دستوری و واژگانی موجود بین زبانهای اروپایی و سانسکریت را کشف کرده است و این اقبال نصیب سر ویلیام جونز انگلیسی (۱۷۴۶-۱۷۹۴) شد که سال ۱۷۸۴ انجمن آسیایی را در کلکته بنیان نهاده بود. وی در سال ۱۷۸۶ یک سخنرانی با عنوان «سومین مباحثه پیرامون زبان هندی»^۸ در این انجمن ایراد کرد که طی آن به بیان شباهتهای زیاد موجود بین سانسکریت و زبانهای اروپایی پرداخت. وی این تشابهات را طی بررسی متون حقوقی کشف کرده بود و به این نتیجه رسیده بود که این همه شباهت نمی‌تواند تصادفی باشد. او علاوه بر این، مطالعات مهم و قابل توجه دیگری نیز در این زمینه انجام داده است. بعنوان مثال برخلاف مقایسه‌های دیگر که تا آن زمان فقط به بررسی واژه‌ها می‌پرداختند، جنبه دیگری از زبان، یعنی دستور زبان را نیز مورد بررسی قرار داد. آثار جونز در حیطه زبانشناسی بعنوان مبداء زبانشناسی مقابله‌ای شناخته می‌شوند که در آن زمان علاقه زبانشناسان را نسبت به این موضوع برانگیختند و منجر شدند تحقیقات بسیاری برای بازسازی زبان اولیه صورت بگیرد (Nickel 1985: 38). در این مقطع زمانی بیش از هر چیز

^۷. Gaston Coeurdoux

^۸. *The Third Anniversary Discourse on the Hinds*

سعی می‌شد رابطه خویشاوندی بین زبانهای سانسکریت، یونانی، لاتین و گوتی را کشف کنند و بدین ترتیب زبانشناسی تطبیقی - تاریخی پا به عرصه وجود گذاشت که یافته‌هایش یکی از پایه‌های زبانشناسی نوین است. در هر صورت ما می‌توانیم از قرن نوزدهم شاهد مقایسه زبانها به صورت اصولی باشیم، اگر چه این تحقیقات اهدافی متفاوت از کارهای امروزی دنبال می‌کردند. از پیشگامان در این عرصه فریدریش شلگل⁹ آلمانی قابل ذکر است که با کتابش تحت عنوان «درباره‌ی زبان و حکمت هندیها»¹⁰ (۱۸۰۸) راه را برای زبانشناسی مقابله‌ای هموار کرد. او که به زبان لاتین مسلط بود به مطالعه فرهنگ، ادبیات و فلسفه هند پرداخت. از دیدگاه شلگل زبان لاتین همان زبان اولیه‌ای است که خاستگاه همه زبانهاست. وی با مطالعاتش در واقع راه را برای سه حیطة پژوهشی در کشور آلمان گشود: هندشناسی، زبانشناسی مقابله‌ای و رده‌شناسی زبان (Sternemann/Gutschmidt 1989: 128). پس از او فرانتس بوپ¹¹ (۱۸۶۷-۱۷۹۱) ایده‌های او را گرفت و تکامل بخشید. بوپ در کتاب معروفش با عنوان «دستگاه صرف زبان سانسکریت در تقابل با یونانی، لاتین، فارسی و زبانهای ژرمنی»¹² که در سال ۱۸۱۶ نوشته است، به مقایسه این زبانهای هند و اروپایی با یکدیگر پرداخته و سعی کرده است که خویشاوندی این زبانها را کشف کند. این کتاب، بوپ را به بنیانگذار زبانشناسی مقابله‌ای تبدیل کرد و موجب شد که سال ۱۸۱۶ بعنوان یک تاریخ مهم در زبانشناسی شناخته شود. کار مهم بوپ این است که زبانهای هند و اروپایی را در همه حیطة‌های دستوری مقایسه کرده و اینگونه شالوده یک علم نوین را ریخته است (Nickel 1985: 40). زبانشناسی مقابله‌ای در چهار گرایش با اهداف متفاوت بسط و گسترش یافته است:

زبانشناسی تطبیقی - تاریخی¹³

قدیمی‌ترین گرایش زبانشناسی مقابله‌ای، یعنی زبانشناسی تطبیقی - تاریخی، معتقد به وجود یک زبان مادر اولیه بود که به مرور زمان به چندین گروه زبانی تبدیل شده که

⁹. Friedrich Schlegel

¹⁰. *Über die Sprache und Weisheit der Inder*

¹¹. Franz Bopp

¹². *Über das Conjugationssystem der Sanskritsprache in Vergleichung mit jenem der griechischen, lateinischen, persischen und germanischen Sprachen*

¹³. The Historical-Comparing-Linguistics

این گروهها با یکدیگر خویشاوندند. بنابراین هدفش از مطالعه زبانها، اثبات رابطه خویشاوندی بین آنها و در پی آن بازسازی زبان مادر اولیه بود. به همین دلیل به بررسی زبانهایی می‌پرداخت که خویشاوندی آنها قبلاً ثابت شده بود یا گمان می‌رفت که با هم خویشاوند باشند. از آنجا که این شاخه از زبانشناسی مقابله‌ای بیشتر به تغییر شکل و آوای واژه‌های مشابه زبانها در گذر تاریخ توجه می‌کرد، زبانشناسی تطبیقی - تاریخی نامیده می‌شود. در این دوره تحولات تاریخی آنچنان در کانون توجه قرار داشتند که گفته می‌شد، هیچ علمی از زبان نمی‌تواند بدون نگرش تاریخی وجود داشته باشد (Nickel 1985: 38). یافته‌های این دوران یکی از پایه‌های مهم زبانشناسی نوین هستند. اهداف زبانشناسی تطبیقی - تاریخی را می‌توان این چنین خلاصه کرد (Sternemann/Gutschmidt 1989: 98):

الف) نشان دادن ساختارهای خویشاوند بین زبانها براساس ارتباطات قاعده‌مند موجود (این همان چیزی است که منجر به گروه‌بندی زبانهای خویشاوند شد).

ب) بازسازی زبان اولیه

ج) بررسی روند تحول ساختارهای زبانی هر کدام از این زبانها

بدین ترتیب زبانشناسی تطبیقی - تاریخی، زبانها را بر اساس رابطه خویشاوندی به زبانهای مادر و دختر تقسیم‌بندی کرد. طی این روند در ابتدا یک شجره وجود داشت که درون آن براساس شباهتهای موجود، خانواده‌های زبانی در نظر گرفته می‌شد. یک شاخه بزرگ آن، خانواده بزرگ زبانهای هند و اروپایی بود که خود به شاخه‌های کوچکتر تقسیم می‌شد. به‌عنوان مثال یک شاخه زبانهای ژرمنی وجود دارد که به گروههای ژرمنی شرقی، شمالی، دریای شمال و زبانهای آلمانی تقسیم می‌شود. هر کدام از این گروهها زیر مجموعه‌های دیگری دارند. گروه زبانهای آلمانی به این شاخه‌ها تقسیم می‌شود: آلمانی، آلمانی جنوب، هلندی، آفریکان و بییدی. از آنجا که زبانهای اروپایی بجز زبان بالکانی، متعلق به زبانهای هند و اروپایی هستند، این گروه بیشتر مورد بررسی و مطالعه دقیق قرار گرفت. زبانشناسی تطبیقی - تاریخی در مطالعات خود بیشتر به مسائل زیر می‌پرداخت:

(۱) خاستگاه زبان

سوال درباره‌ی خاستگاه زبانها برای اولین بار در کتاب مقدس مطرح شده است، که بیان می‌کند زبان با قدرت خداوند به وجود آمد و در ابتدا همه انسانها به یک زبان واحد تکلم می‌کردند ولی بعد با هم مشورت کردند و تصمیم گرفتند علیه خداوند قیام کنند. بنابراین شروع به ساخت برجی در بابل کردند که می‌بایست آنچنان بلند می‌بود که بامش به آسمان برخورد می‌کرد. سپس خداوند آدمیان را به خاطر این عصیان تنبیه کرد و آن زبان اولیه را به چندین زبان متفاوت تبدیل نمود. این امر موجب شد که انسانها دیگر زبان یکدیگر را نفهمند و بدین ترتیب دست از ساخت برج بابل برداشتند (Pegatzky 1994: 11). ولی تا کنون به این سؤال که کدام یک از این زبانها، آن زبان اولیه است، پاسخ قانع کننده‌ای داده نشده است. اگر چه بعضی‌ها کوشیده‌اند برای آن پاسخی بیابند، ولی این پاسخها عموماً متعصبانه و ملی‌گرایانه بوده‌اند. به عنوان مثال گروپیوس بکانوس^{۱۴} هلندی در قرن شانزدهم ادعا کرده است که زبان هلندی زبانی است که در بهشت بدان تکلم می‌شود و همان زبان اولیه است. آگوست شلاشر^{۱۵} (۱۸۶۸-۱۸۲۱) که تحت تأثیر تئوری تکامل تکوینی داروین قرار داشت، معتقد بود که زبان یک موجود زنده و مستقل از انسانهاست که دائم در حال تغییر و تحول است. او یک تئوری به نام تئوری طبیعت‌گرایی بیولوژیک ارائه کرد که می‌خواست به کمک آن منشا زبانهای هند و اروپایی را بازسازی کند. لازم به ذکر است که وی در مطالعات خود چنین جایگاهی را برای زبان سانسکریت در نظر گرفته است (Sternemann/Gutschmidt 1989: 146). ولی «تقریباً همه‌ی زبانشناسان با این نظر موافقت کرده‌اند که زبان عبری این زبان اولیه است که توسط حضرت نوح پس از طوفان نجات یافته است» (Nickel 1985: 40). در این مورد همچنین ارنست رنان^{۱۶} و یاکوب گریم^{۱۷} قابل ذکرند که معتقد بودند زبان دست پرورده روح بشر است و اینکه می‌توان با مقایسه زبانها با یکدیگر و بررسی روند تکامل آنها، به کشف منشا آنها نائل شد.

¹⁴. Goropius Becanus

¹⁵. August Schleicher

¹⁶. Ernest Renan

¹⁷. Jacob Grimm

۲) ارزشیابی زبانها

«ارزشیابی زبانها مسئله‌ای است که قدمتی به طول تاریخ دارد» (همان). مقایسه زبانها با یکدیگر رفته‌رفته منجر شد زبانها براساس ارزششان مورد مطالعه قرار بگیرند. به عنوان مثال رمانتیکها زبانهای کلاسیک را ترجیح می‌دادند چون معتقد بودند این زبانها به دلیل برخوردار بودن از تعداد خاتمه‌های صرفی زیاد دارای نوعی منطق دستوری هستند. بطور کلی اغلب زبانشناسان با در نظر گرفتن منطق دستوری و گنجینه لغات زبانها، آنها را ارزشیابی می‌کردند و اغلب عقیده بر آن بود که آن زبانهایی برترند که دارای واژگان ترجمه‌ناپذیر بیشتری هستند و همچنین واژگان بیگانه کمتر در آنها مشاهده می‌شود (همان). مثلاً هومبولت^{۱۸} زبانهای هند و اروپایی را زبانهای کاملتری می‌دانست و از آنجا که نظریه‌اش بر رابطه لاینفک زبان و تفکر استوار بود، معتقد بود که گویشوران این زبانها نسبت به گویشوران سایر زبانها از فرهنگ برتری برخوردارند (Pegatzky 1994: 22).

در قرون وسطی زبانهای کلاسیک یعنی لاتین و یونانی بسیار حائز اهمیت بودند، تا جایی که تمامی متون علمی به این زبانها تألیف می‌شد. زبانهای ملی مثل انگلیسی و آلمانی برای اولین بار از دوران رنسانس مورد توجه قرار گرفتند، اگر چه در آن زمان نیز زبان لاتین همچنان با اهمیت بود (Nickel 1985: 34). شبیه این مورد را می‌توان در ایران نیز مشاهده کرد که زبان عربی بعنوان زبان اسلام، زبان علم بود و چنان در کانون توجه ایرانیان قرار داشت که اولین دستورزبانهای فارسی به عربی نگاشته شده‌اند.

ارزشیابی زبانها بخصوص در قرن بیستم به ارزشیابی ملتها منجر شد، چون زبان و مردم همواره با هم ارتباطی تنگاتنگ دارند. از این رو زبان وسیله‌ای برای تجزیه و تحلیل شخصیت ملی شد. به عنوان مثال دویچ باین^{۱۹} تعدد ساختارهای شخصی در زبان انگلیسی را به خودخواهی گویندگان این زبان تعبیر می‌کند و از سوی دیگر گنجینه لغت غنی این زبان را نشان دهنده ایده‌آل‌گرایی انگلیسی‌زبانان می‌داند (همان، ۴۴). اگرچه ارزشیابی زبانها در زبانشناسی مدرن دیگر مطرح نیست و ساختارگرایی زبان، با رد ارزش نهادن روی زبانها، بیان می‌کند که همه زبانها دارای ارزش یکسان هستند، هنوز هم این موضوع در انتخاب زبان خارجی کشورهای مختلف به ایفای نقش می‌پردازد و می‌بینیم که اولین زبان بیگانه همه‌جا یک زبان واحد نیست و در این مورد، بخصوص سیاست نقش تعیین کننده‌ای دارد.

¹⁸. Wilhelm von Humbolt

¹⁹. Deutschbein

۳) زبان و جهانیابی

فلاسفه یونانی دوران باستان بر این عقیده بودند که زبان ابزار تفکر است و این دو پدیده، یعنی زبان و اندیشه، شدیداً به هم وابسته‌اند. ارزشیابی زبانها و ملتها که در بالا به آن اشاره شد منجر شد که این سؤال مطرح شود که چه رابطه‌ای بین زبان و جهانیابی افراد وجود دارد. هردر^{۲۰} و گریم^{۲۱} پیشتر سعی کرده بودند برای این سؤال پاسخی بیابند ولی اولین کسی که به طور جدی به این موضوع پرداخت، هومبولت بود و هم او بود که برای نخستین بار اصطلاح جهانیابی را به عرصه زبانشناسی وارد کرد. وی در کتابش تحت عنوان «سخن آکادمیک»^{۲۲} (۱۸۲۰) به این موضوع اشاره کرد که زبانها نه تنها از نشانه‌ها تشکیل شده‌اند، بلکه منعکس کننده جهانیابی گویشوران نیز می‌باشند. هومبولت بر این اعتقاد بود که زبان نمود بیرونی روح بشر است و به همین دلیل نشان دهنده یک جهانیابی خاص است. از این رو تئوری وی، تئوری جهانیابی نامیده می‌شود. او بیان می‌کند که یک وابستگی متقابل بین تفکر و زبان وجود دارد و این همان چیزی است که شیوه تفکر و روح یک ملت را تعیین می‌کند. سپس نتیجه‌گیری می‌کند که تاریخ زبان با تاریخ فرهنگ یک ملت به صورت تنگاتنگ مرتبط است (Pegatzky 1994: 15). آنچه در نظریه هومبولت بسیار حائز اهمیت است، توجه به کاربرد زبان است، زیرا وی به زبان، بیشتر به چشم یک عمل نگاه می‌کرد تا یک پدیده موجود و این مسئله‌ای است که اولین بار در قرن بیستم در زبانشناسی رفتاری نمود پیدا کرده است. هومبولت معتقد بود که زبان توسط هر یک از گویشوران باز سازی می‌شود و دربرگیرنده افکار تک تک گویشورانش است، بدون اینکه یکپارچگی خود را از دست بدهد. بدین ترتیب هر زبان از جهانیابی تک تک گویشوران متأثر می‌شود و توسط هر فرد تغییر می‌کند، ولی وی اضافه می‌کند که قدرت گویشوران در برابر قدرت زبان ناچیز است. طبق نظر هومبولت آموختن یک زبان جدید به دست یافتن به یک جایگاه جدید در جهانیابی فرد می‌انجامد. «این نگاه هومبولت به ما می‌آموزد که خود را در بیگانه کشف کنیم و از تجربه پدیده‌های غریب چشم‌پوشی نکنیم» (همان، ۳۵).

²⁰. Herder

²¹. Grimm

²². *Akademierede*

اوایل قرن بیستم دانش روانشناسی، زبانشناسی را تحت تأثیر قرار داد، تا جایی که روانشناسی زبان به یکی از مهمترین موضوعهای زبانشناسی تبدیل شد. به عنوان مثال فینک^{۲۳} در کتاب «ساختار زبان آلمانی بیانگر جهانبینی آلمانی»^{۲۴} (۱۸۹۹) با استناد به نظریه هومبولت می‌گوید که زبان فرآیندهای روانی گویشور را بازگو می‌کند (همان، ۲۵). سرانجام لئو وایس گربر^{۲۵} در سال ۱۹۲۶ یک الگوی جدید زبانی ارائه کرد که در مرکز آن زبان مادری قرار داشت. او معتقد است که زبان مادری یک جهانبینی مشخص و مستقل از سایر زبانها را در بردارد و می‌گوید رسالت اصلی زبانشناسی، دستیابی به این جهانبینی است. وی در کتاب «زبان مادری و پرورش روح»^{۲۶} (۱۹۲۹) تلاش کرده است یک شیوه تحقیق را به نمایش بگذارد که تمامی زوایای زبان را بررسی می‌کند و به معلمان نشان می‌دهد که آموزش زبان چیست، چون از دیدگاه او در آموزش زبان فقط صحبت از یک زبان خارجی نیست بلکه موضوع یک جهانبینی جدید مطرح است (Ivo 1994: 8).

در اینجا لازم است اشاره‌ای نیز به ادوارد ساپیر^{۲۷} (۱۸۸۴-۱۹۳۹) بکنیم که مدتها به مطالعه زبانهای سرخپوستان آمریکایی مانند زبان تکالاما و همچنین زبانهای هند و اروپایی پرداخت و سرانجام به این نتیجه رسید که زبان با فرهنگ و شخصیت انسانها مرتبط است. «وی در نوشته‌ها و آموزه‌هایش بر اهمیت بررسی پدیده زبان در فرهنگ و موقعیت اجتماعی مربوطه تأکید می‌کند» (Mandelbaum 1985: 4) و زبانشناسی را جزئی از جامعه‌شناسی می‌داند. وی معتقد است هر زبان، دیدگاهی از فرهنگ مربوطه آن را به نمایش می‌گذارد.

رده‌شناسی زبان

نقطه‌های شروع رده‌شناسی زبان را می‌توان در قرون هیجده و نوزده میلادی مشاهده کرد، ولی اولین دسته‌بندیهای معروف رده‌شناسی اولین بار در قرن نوزدهم انجام شده‌اند (König 1990: 118). رده‌شناسی، زبانها را براساس ارتباط معنایی و دستوریشان

²³. Finck

²⁴. *Der deutsche Sprachbau als Ausdruck deutscher Weltanschauung*

²⁵. Leo Weisgerber

²⁶. *Muttersprache und Geistesbildung*

²⁷. Edward Sapir

دسته‌بندی می‌کند. بر خلاف زبانشناسی تطبیقی - تاریخی، اینجا موضوع، کشف روابط خویشاوندی زبانها نیست، بلکه سعی بر کشف انطباقها و تفاوت‌های ساختاری آنهاست (Sternamann 1983: 10). بطور کلی ترتیب واژه‌ها در جمله، قواعد تلفظ، خصوصیات آواشناسی و واژگان، موضوعهایی هستند که رده‌شناسی در راس مطالعات خود دارد. رده‌شناسی به دو شاخه تقسیم می‌شود: رده‌شناسی عمومی و رده‌شناسی طبقه‌بندی (Sternamann/Gutschmidt 1989: 77).

۱) رده‌شناسی عمومی

اصطلاح خصوصیات جهانی را برای اولین بار گرین برگ^{۲۸} (۱۹۶۶) به دنیای زبانشناسی وارد کرد و پس از او هاو کینز^{۲۹} (۱۹۸۰)، کمریه^{۳۰} (۱۹۸۴) و کرافت^{۳۱} (۱۹۹۰) بیش از دیگران به این موضوع پرداخته‌اند. وقتی رده‌شناسی خصوصیات زبانی را در ساختار همه زبانهای جهان یا یک گروه بزرگ، مورد بررسی قرار می‌دهد تا شباهتهای عمومی را پیدا کند، رده‌شناسی عمومی نامیده می‌شود. وقتی صحبت از خصوصیات جهانی همه زبانهاست، این خصوصیات، خصوصیات جهانی مطلق نامیده می‌شوند. به عنوان مثال همه زبانها دارای اسم، فعل، مصوت و حروف بیصدا هستند. ولی آنچه مسلم است، این است که تعداد این خصوصیات مطلق بسیار کم است. گروه دیگر خصوصیات جهانی شرطی هستند و می‌گویند وقتی که پدیده الف در یک زبان وجود داشته باشد، آنگاه پدیده ب نیز در این زبان موجود است. مثلاً «اگر در زبانی اسم قبل از حرف تعریف قرار بگیرد، آنگاه اسم در این زبان قبل از جمله وصفی قرار می‌گیرد» یا «اگر در زبانی ترتیب اجزای جمله فاعل، مفعول، فعل باشد، آنگاه اگر صفت قبل از اسم بیاید، اسم می‌تواند منفی شود» (Hawkins 1980: 195).

۲) رده‌شناسی طبقه‌بندی

وقتی مطالعات رده‌شناسی فقط تعداد محدودی از زبانها را مورد بررسی قرار دهند تا آنها را از یک دیدگاه خاص، یعنی طبق فاکتورها و پارامترهای مشخص، دسته‌بندی کنند،

²⁸. Greenberg

²⁹. Hawkins

³⁰. Comrie

³¹. Croft

نتیجه حاصله خصوصیات باصطلاح شبه جهانی زبانها است که موضوع اصلی رده‌شناسی طبقه‌بندی است. «این نوع رده‌بندی از نظر قدمت، اولین شکل رده‌شناسی در زبانشناسی مدرن است که با طبقه‌بندی واژگان زبانها در قرن نوزدهم شروع شد» (Croft 1990: 27). از نظر کرافت این مطالعات زبانی به این دلیل مفیدند که به کمک آنها می‌توان به یک دیدگاه جدید در زبان خود دست یافت. لازم به ذکر است که بنیانگذار اصلی رده‌شناسی طبقه‌بندی فریدریش شلگل آلمانی است که پس از او دیگران طبقه‌بندیهای او را تصحیح و تکمیل کرده‌اند. وی برای نخستین بار سعی کرد زبانها را براساس واژگان آنها دسته‌بندی کند و دو دسته زبانی ترکیبی و تصریفی را مشخص نمود. سپس برادرش یک دسته دیگر تحت عنوان زبانهای بدون ساختار به این دسته بندی افزود، که منظورش زبانهایی بود که به دو دسته فوق تعلق نداشتند و دارای خصوصیات دیگری بودند (Sternamann/Gutschmidt 1989: 77). بعدها هومبولت یک دسته دیگر با نام زبانهای پیوسته را نیز اضافه کرد، تا زبانهای آمریکای شمالی را دسته بندی کند که در این سه دسته نمی‌گنجند. در نیمه دوم قرن بیستم رده بندی زبانها جزء موضوعهای مهم زبانشناسی شد و ساختارگرایی، بویژه به کمک پیشنهادهای ادوارد ساپیر، جهت گیریهای رده‌شناسی را تغییر داد (Köppel 1993: 4). در ادامه بطور جزئی‌تر به دسته‌های زبانی تعیین شده توسط رده‌شناسی می‌پردازیم:

الف) زبانهای تصریفی

این زبانها هم در صرف و هم در واژه‌سازی دستخوش تغییر می‌شوند. زبانهایی، مانند روسی و لاتین، به این دسته تعلق دارند که دارای یک سیستم صرف واژه غنی هستند و با افزودن خاتمه‌هایی به ریشه واژه، واژه و دستور زبان را در یک کلمه واحد بیان می‌کنند. لازم به ذکر است که در این زبانها، وندها دارای چندین معنا هستند. مثالهای زیر از زبان لاتین به نشان دادن خصوصیات این دسته کمک می‌کنند:

| | | | | |
|------|------------------|--------|----------------------|------------|
| الف) | amicus (فاعل) | (دوست) | amici (مضاف الیه) | (مال دوست) |
| ب) | tempus مفرد | (زمان) | tempora جمع | (زمانها) |

ب) زبانهای پیوندی

زبانهای این دسته برای ساخت واژه، اجزای دستوری و واژه را به هم متصل می‌کنند و برای این کار از قابلیت بالایی برخوردارند، به طوری که با کمک گرفتن وندها منجر به ساخت و تغییر واژه می‌شوند. البته در این مورد هر وند فقط یک معنای دستوری دارد و همان‌طور که مثالهای زیر از زبان ترکی نشان می‌دهند، عناصر دستوری چند معنایی وجود ندارد.

| | | | | |
|------|-----------|-----------|-----------------|-----|
| ev | -ler | -im | -in | (2) |
| خانه | علامت جمع | ضمیر ملکی | علامت مضاف الیه | |

لازم به ذکر است که در این زبانها برای ساخت واژه بیشتر از پسوند استفاده می‌شود، ولی زبانهایی نیز وجود دارند که پیشوندها برای نیل به این هدف به آنها کمک می‌کنند مانند زبان سواحلی، که معروفترین و مهمترین زبان بانتو است. در این میان زبان اندونزیایی زبانی است که هم از پیشوند و هم پسوند کمک می‌گیرد. در ادامه نگاهی به چند مثال از زبان سواحلی می‌اندازیم:

| | | | | |
|------------|------|----------------|--------|-------|
| (می خوانی) | u | -na | -soma | (الف) |
| | تو | علامت زمان حال | خواندن | |
| (می خوانم) | ni | -na | -soma | (ب) |
| | من | علامت زمان حال | خواندن | |
| (چاقو) | kisu | | | (پ) |
| | مفرد | | | |
| (چاقوها) | visu | | | (ت) |
| | جمع | | | |

گاهی اوقات در این زبان زنجیره‌های واژه‌ای درست می‌شوند مانند واژه *watasipokuja* که در زبان سواحلی به معنی «شاید آنها نخواهند آمد» است.

پ) زبانهای منفک

در این دسته از زبانها واژه‌ها تک سیلابی هستند، تغییر نمی‌کنند و به همان صورت که ریشه‌شان است، استعمال می‌شوند. سیستم واژه‌سازی ضعیف و ردیف شدن عناصر دستوری پشت سرهم، مشخصه این زبانهاست. در این زبانها آواها و حروف اضافه از اهمیت ویژه‌ای برخوردارند و منجر به تغییرات معنایی می‌شوند. در واقع این زبانها برای نشان دادن هر حالت دستوری، از واژه‌های جداگانه استفاده می‌شود. بهترین مثال برای این دسته، زبان چینی قدیم است، که به عنوان مثال در آن کلمه *wang* به معنی پادشاه در حالت فاعلی است، ولی برای سایر حالات دستوری مانند مفعولی و متممی دیگر این واژه استفاده نمی‌شود و واژه‌های دیگری جایگزین آن می‌شوند. از دیگر زبانهای این دسته می‌توان از زبان تایلندی و ویتنامی نام برد.

ت) زبانهای پیچیده

منظور از این دسته، آن زبانهایی هستند که دارای واژگان بسیار پیچیده‌اند. در این زبانها عناصر نحوی چنان تنگاتنگ به هم می‌چسبند که در مورد آنها حتی می‌توان از یک کلمه مرکب سخن گفت. مفعولها و موقعیتها همه در قالب یک فعل ظاهر می‌شوند و واژه‌ها پشت سرهم ردیف می‌شوند، در حالی که دارای صرف داخلی هستند. زبانهای سیبری و بعضی از زبانهای سرخپوستی آمریکای شمالی به این دسته تعلق دارند.

البته لازم به ذکر است که خصوصیات رده‌شناسی زبانها می‌توانند تغییر کنند و این همان چیزی است که تحول رده‌شناسی نامیده می‌شود. طی این روند، زبانها پاره‌ای از خصوصیات رده‌شناسی را از دست می‌دهند و خصوصیات دیگری می‌گیرند (Nickel 1985: 42). به عنوان مثال می‌توان از زبان چینی امروزی نام برد که از یک زبان منفک به یک زبان تصریفی تبدیل شده است و امروزه حتی قابلیت‌های بالایی برای ساخت کلمات مرکب دارد. بطور کلی این دسته‌بندی اغراق‌آمیز است، چون اغلب زبانها دارای ترکیبی از این خصوصیات هستند و مرزهای در نظر گرفته شده در این دسته‌بندی را نمی‌توان دقیقاً تفکیک کرد.

زبان‌شناسی منطقه‌ای^{۳۲}

شاخه دیگری از زبان‌شناسی مقابله‌ای، زبان‌شناسی منطقه‌ای است که به رابطه زبانها با یکدیگر از جنبه دیگری می‌نگرد. این شاخه به بررسی شباهتهای موجود بین زبانهای غیرویشاوند در یک منطقه جغرافیایی، فرهنگی و حتی در جهان می‌پردازد و آنها را به بسته‌های زبانی تقسیم می‌کند (Sternamann/Gutschmidt 1989: 80). پرواضح است که هرگاه دو یا چند زبان با هم در تعامل باشند، عناصری را از یکدیگر به وام می‌گیرند که بعدها تبدیل به هنجارهای آن زبان می‌شوند. این وامگیری بیشتر در زبانهایی قابل مشاهده است که در یک فرهنگ واحد تکلم می‌شوند و از همدیگر واژه‌هایی را قرض می‌گیرند. ولی این روند محدود به قرض گرفتن واژگان نمی‌شود، بلکه می‌تواند سیستم معنایی و ساختار زبان را نیز دستخوش تغییر و تحول کند. به همین دلیل است که می‌توان در بعضی از زبانهایی که با هم خویشاوند نیستند، شباهتهای ساختاری مانند محل قرارگرفتن حرف تعریف را مشاهده کرد (Schendle 2001: 55). رسالت زبان‌شناسی منطقه‌ای بررسی این گونه تشابهات بین زبانهایی است که مدت‌های طولانی در یک منطقه جغرافیایی با شرایط اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی تکلم می‌شوند و و طی این سالیان یکدیگر را متأثر کرده‌اند. مدتها پیش آگوست شلایشر به این ارتباط زبانهای همسایه توجه کرده بود. همچنین مطالعات کورته نای^{۳۳} و شوخ آرت^{۳۴} در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم درباره این موضوع حائز اهمیت هستند، چون آنها به تأثیر همسایگی جغرافیایی زبانها اشاره کرده‌اند (Sternamann/Gutschmidt 1989: 283). ولی اصطلاح بسته زبانی^{۳۵} برای اولین بار توسط تروبتسکوی^{۳۶} به دنیای زبان‌شناسی راه یافت. وی معتقد بود که دسته‌بندیهای رده‌شناسی کافی نیستند و باید یک دسته‌بندی دیگر نیز وجود داشته باشد که به مطالعه زبانهایی بپردازد که نه از نظر ژنتیکی بلکه از نظر ساختاری با هم مرتبطند. او به عنوان مثال زبان بلغاری را نام می‌برد که هم به شاخه زبانهای اسلاوی و هم به زبانهای بالکانی شباهت دارد (همان، ۲۸۴). ولی «وظیفه زبان‌شناسی منطقه‌ای تنها به کشف تغییرات ساختاری زبانها محدود نمی‌شود، بلکه راههای وامگیری و بررسی روند تاریخی این تغییرات نیز جزء وظایف آن

³². Areal-linguistics

³³. Courtenay

³⁴. Hugo Schuchardt

³⁵. Sprachbund

³⁶. Trubetzkoy

است» (Sternamann 1983: 120). گاهی این تأثیر زبانهای همسایه بر یکدیگر آنچنان شدید است که زبان متأثر کم کم تبدیل به زبان دیگری می‌شود و خود کلاً از بین می‌رود. مثلاً زبان مصری قدیم پس از ورود اسلام به این سرزمین جایگاهش را به زبان عربی داد و امروزه دیگر خیلی‌ها نمی‌دانند که مصریها عرب نیستند. زبان فارسی نیز پس از اسلام به شدت مورد تأثیر زبان عربی قرار گرفت و بیشتر واژگان مذهبی بدان راه یافتند. در این میان آن دسته از واژگان فارسی که معادل واژگان عربی بودند، مانند واژه نماز، شانس ادامه حیات یافتند و از بین نرفتند. ولی این فقط واژگان نبودند که به وام گرفته می‌شدند، بلکه در بعضی موارد خصوصیات ساختاری زبان فارسی نیز از زبان عربی تأثیر پذیرفتند، مانند علامت جمع اسم که همراه با واژگان جدید به فارسی وارد شدند. سپس این ساختارها با ساختارهای زبان فارسی درآمیختند و با واژگان فارسی نیز بکار گرفته شدند، مانند کلمه *روم* که از روی *ثانیاً* عربی ساخته شده است. عجیب‌ترین تغییر مربوط به بکارگیری حرف تعریف برای واژگان فارسی است، اگر چه در فارسی حرف تعریف وجود ندارد. به عنوان مثال برای تعیین جنسیت مونث از های تأنیث عربی استفاده می‌کنند و به جای اینکه از عناوین در این مورد استفاده کنند و بگویند *خانم استاد* می‌گویند *استاده*. تطابق اسم با صفت نیز که گاهی در فارسی مشاهده می‌شود، برگرفته از زبان عربی است، مانند *استاده محترمه*، در حالی که صفت در فارسی صرف نمی‌شود. آنچه مسلم است این است که اگر چه خوشبختانه زبان فارسی، با وجود این نقش حاکم زبان عربی توانسته است همچنان به حیات خود ادامه دهد، انبوهی از واژگان زبان عربی را در خود گنجانده است. زبان لاتین نیز مدت‌ها در اروپا، چنین نقش مهمی مانند زبان عربی در کشورهای اسلامی داشت و به عنوان زبان علم و دین حکمرانی می‌کرد، بطوری که امروزه می‌توان تأثیرات آن را در همه زبانهای اروپایی مشاهده کرد. می‌دانیم که امروزه زبان انگلیسی این نقش مؤثر را در جهان بازی می‌کند و هر روز واژگان بسیاری از این زبان به سایر زبانها وارد می‌شوند.

تجزیه و تحلیل مقابله‌ای³⁷

در نیمه دوم قرن بیستم یعنی پس از جنگ جهانی دوم، احساس نیاز به زبانهای بیگانه شدید شد و این نیاز باعث شد که دانشمندان در پی ارائه یک روش آموزش موثر برای

³⁷. Contrastive Analyses

زبانهای خارجی باشند، که به کمک آن بتوان زبانهای امروزی را بهتر و در مدت زمان کمتری آموخت. دیگر همگان می‌دانستند که روش رایج تا آن زمان، یعنی روش دستور-ترجمه که برای زبانهای قدیم مانند لاتین به کار می‌رفت، جوابگوی این نیاز نیست و باید روشی استفاده می‌شد که علاوه بر خواندن و نوشتن، قابلیت‌های گفتاری و شنیداری زبان آموزان را نیز تقویت کند. در واقع دیگر فقط سخن از دانش زبان نبود، بلکه بیشتر توانش زبان مد نظر قرار داشت. برای نیل به این هدف روشهای آموزشی متنوعی پیشنهاد شد؛ در این میان یک گرایش جدید از زبانشناسی مقابله‌ای یعنی تجزیه و تحلیل مقابله‌ای نیز پا به عرصه وجود گذاشت، «اگرچه می‌توان ادعا کرد که در عمل مقایسه زبان مادری با زبان بیگانه پیش از این نیز همواره در آموزش زبان وجود داشته است» (Di Pietro 1982: 136). از جمله بنیانگذاران این شاخه از زبانشناسی مقابله‌ای می‌توان فریز³⁸ و لادو³⁹ را نام برد، که البته بسیار تندرو بودند. تجزیه و تحلیل مقابله‌ای ساختار زبان مادری و زبان خارجی را با هم مقایسه می‌کرد و تفاوتها و شباهتهای موجود بین آنها را تجزیه و تحلیل می‌کرد. البته این گرایش بیشتر به تفاوت‌های موجود بین زبان مادری و زبان بیگانه می‌پرداخت، چون طرفدارانش معتقد بودند که تنها یادگیری مواردی که در دو زبان متفاوت هستند، منجر به بروز مشکل در یادگیری زبان خارجی می‌شوند و با مطالعاتشان سعی بر پیشگویی و برطرف کردن این مشکلات داشتند. بدین ترتیب تندروترین دیدگاه تجزیه و تحلیل مقابله‌ای سعی می‌کرد زبان خارجی را فقط براساس زبان مادری آموزش دهد و در واقع سایر مواردی را که در این زمینه دخیل هستند، نادیده می‌گرفت. لازم به ذکر است که در این مرحله، تجزیه و تحلیل مقابله‌ای تحت تأثیر رفتارگرایی بود و به همین دلیل برای دستیابی به اهداف خود پیش از هر چیز به اشتباهات زبان آموزان تکیه می‌کرد و سعی بر پیشگویی این اشتباهات داشت تا بدین وسیله از بروز و در نتیجه تثبیت شدن آنها جلوگیری به عمل آورد. اگر چه این دیدگاه قوی خیلی زود رد شد، ولی راه را برای دیدگاههای متعادل‌تر تجزیه و تحلیل مقابله‌ای هموار کرد، زیرا کم کم طرفداران تجزیه و تحلیل مقابله‌ای به این نتیجه رسیدند که فقط تفاوت‌های ساختاری موجود بین زبان مادری و زبان بیگانه نیستند که یادگیری زبان را سخت می‌کنند، بلکه گاهی شباهتها نیز براین امر دامن می‌زنند و به همین دلیل است که گاهی یادگیری

³⁸. C. C. Fries

³⁹. Robert Lado

زبانهایی که شبیه زبان مادری هستند، سخت‌تر از سایر زبانهاست (Kufner 1973: 20). به عنوان مثال یادگیری زبان هلندی برای آلمانی زبانان سخت است، زیرا شباهت موجود بین این دو زبان مشکل آفرین است. از آنجا که همه زبان آموزان با وجود زبان مادری و شرایط یکسان آموزشی به یک نسبت به زبان بیگانه مسلط نمی‌شوند، کم کم طرفداران تجزیه و تحلیل مقابله‌ای تحت تأثیر علم روانشناسی به این نتیجه رسیدند که یادگیری زبان خارجی تنها از زبان مادری متأثر نیست و در این رابطه عوامل مختلفی از جمله حالات روحی زبان آموزان نیز دخیل است. بنابراین سعی کردند که تلاقی زبان مادری و زبان بیگانه را در زبان آموز مورد بررسی قرار دهند و به این نتیجه رسیدند که برآیندهای زبانی زبان‌آموزانی که تحت شرایط یکسان آموزش می‌بینند، یکسان است و تفاوت‌هایی که دیده می‌شوند، ناشی از حالات روحی متفاوت آنان است.

از آنجا که تجزیه و تحلیل مقابله‌ای نتوانست به اهداف بلند پروازانه‌اش دست یابد و فرضیه‌هایش با شکست مواجه شدند، مدتها به دست فراموشی سپرده شد. ولی امروزه دوباره صداهایی به گوش می‌رسد که خواهان جایگزینی زبان مادری در حیطه آموزش زبان هستند. ولی این بار زبانشناسی مقابله‌ای با عبرت گرفتن از تجربیات تلخ گذشته، بسیار محتاطانه عمل می‌کند و تأکید می‌کند که در حیطه یادگیری زبان عوامل متعددی دخیل هستند، که زبان مادری نیز یکی از این عوامل است. این علم فقط می‌خواهد یک عنصر کمکی در آموزش زبان باشد و هدفش ارائه پیشنهادهایی برای تسهیل روند یادگیری زبان خارجی است و دیگر مانند گذشته ادعا نمی‌کند که می‌تواند تنها عامل آموزش زبان باشد (Edmondson/House 1993: 96). طرفداران این دیدگاه به بکارگیری زبان مادری در آموزش زبان تأکید می‌کنند و معتقدند که استفاده از دستور زبان مادری و همین‌طور ترجمه، به یادگیری زبان بیگانه کمک شایانی می‌کند (Butzkamm/Caldwell 2009). البته باید تأکید کنیم که نباید تجزیه و تحلیل مقابله‌ای را با روش سنتی آموزش زبان، یعنی روش ترجمه - دستور، اشتباه گرفت، زیرا در این مورد سخن از یک روش آموزش زبان نیست، بلکه زبان مادری یک فاکتور حمایت کننده در فرآیند یادگیری زبان است. از آنجا که احساسات و افکار انسانها با زبان مادری شکل می‌گیرند و نمی‌توان آن را در کلاس مانند یک دستگاه برقی خاموش کرد، این زبان از روند آموزش زبان قابل حذف نیست و بنابراین بهتر است که در جهت بهبود فهم و یادگیری ساختارهای زبان خارجی از آن بهره جست.

نتیجه گیری

زبان‌شناسی مقابله‌ای علم جدیدی نیست و قدمتی به طول تاریخ دارد. این شاخه از علم زبان‌شناسی تاکنون فراز و نشیبهای زیادی را پشت‌سر گذاشته است و در چهار گرایش متفاوت به کارش ادامه داده است. قدیمی‌ترین گرایش آن زبان‌شناسی تطبیقی - تاریخی است که هدفش اثبات یک پیوند خویشاوندی بین زبانها و در پی آن بازسازی زبان اولیه است. این گرایش اگر چه در زمان خود طرفداران زیادی داشت، ولی نتوانست به اهدافش دست یابد و همچنان این سوال که کدام زبان، زبان اولیه است، بی‌جواب مانده است. رده‌شناسی زبان، زبانها را براساس چگونگی نشان دادن روابط دستوری و ساختاری آنها، بدون در نظر گرفتن روابط خویشاوندی، تقسیم می‌کند. نتایج این گرایش اغراق‌آمیزند، چون اغلب زبانها ساختاری مرکب از خصوصیات در نظر گرفته شده توسط رده‌شناسی دارند. زبان‌شناسی منطقه‌ای به بررسی زبانهای همسایه غیرخویشاوند می‌پردازد و به تجزیه و تحلیل شباهتهای موجود بین آنها می‌پردازد. در حالی که سه گرایش مورد بحث زبان‌شناسی مقابله‌ای اهداف آموزشی نداشتند، تجزیه و تحلیل مقابله‌ای به دنبال ارائه راهکار موثر برای آموزش زبان است و سعی می‌کند به کمک دستور زبان مادری و ترجمه روند یادگیری زبان را بهبود بخشد.

منابع

- Butzkamm, W./Caldwell, J. (2009): *The Bilingual Reform*, Günther Narr Verlag, Tübingen.
- Comrie, B. (1981): *Language Universals and Linguistic Typology, Syntax and Morphology*, Blackwell, Cornwall.
- Croft, W. (1990): *Typology and Universals*, Cambridge University Press.
- Di Pietro, R. J. (1971): *Language Structures in Contrast*, Newbury House Publishers, Massachusetts.
- Edmondson, W./ House, J. (1993): *Einführung in die Sprachlehrforschung*, Franke, Tübingen; Basel.
- Fallahi, M. (1991): *Contrastive Linguistics and Analysis of Errors*, Iran University Press, Tehran.
- Hawkins, (1980): „On implicational and distributional universals of word order“, in: *Journal of Linguistics*, 16/2, 193-235.
- Ivo, H. (Hrsg.) (1994): *Leo Weisgerber: Engagement und Reflexion*, Peter Lang Verlag, Frankfurt am Main.
- James, C. (1980): *Contrastive analysis*, Longman, London.
- König, Eckehard (1990): „KL als Komplement zur Typologie“, in: Gnutzmann (Hrsg.), *Kontrastive Linguistik*, Frankfurt am Main, 117-131.
- Köppel, Petra (1994): *Pädagogischer Vergleich: Die deutschen Präpositionen und ihre Entsprechungen im Türkischen*, Diplomarbeit, Gießen.
- Krzeszowski, T.P. (1991): *Contrasting languages*, Mouton de Gruyter, Berlin.
- Kufner, Herbert L. (1973): „Kontrastive Grammatik und dann....?“, in: Nickel, Gerhard (Hrsg.) *Angewandte Sprachwissenschaft und DL*, München.
- Mandelbaum, D.G. (Hrsg.) (1985): *Edward Sapir, Selected Writings in Language, Culture and Personality*, University of California Press.
- Nickel, G. (1971): „Contrastive Linguistics and foreign language teaching“, in: Nickel, G. (Hrsg.): *Papers in Contrastive Linguistics*, Cambridge University Press, 1-6.
- Nickel, Gerhard (1985): *Einführung in die Linguistik: Entwicklung, Probleme, Methoden*, E.Schmidt, Berlin.
- Pegatzky, S. (1994): „Weltansicht, Weltbild, Weltanschauung zur Metamorph eines sprachwissenschaftlichen Begriffs“, in: Ivo, H. (Hrsg.), Peter Lang, Frankfurt am Main, 11-40.
- Schendle, H. (2001): *Historical Linguistics*, Axford University Press.
- Sternemann, R. (Hrsg.) (1983): *Einführung in die konfrontative Linguistik*, Veb Verlag Enzyklopädie, Leipzig.
- Sternemann, R./ Gutschmidt, K. (1989): *Einführung in die vergleichende Sprachwissenschaft*, Akademie-Verlag, Berlin.